أعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم اللَه الرحمن الرحیم

عرض شد كه اصولييون در تعريف واجب مطلق و مشروط، داراي تعاريف مختلفي هستند و همان طوري كه به رفقا گفتيم، مساله واجب مطلق و مشرط اصطلاحي نيست كه در روايات و اخبار اين گونه از آنها تعبير شده باشد بلكه اين، يك اصطلاحي است كه خود فقها و اصوليين نسبت به بعضي از واجبات وضع كردند و بعد متداول شده و به اين كيفيت استمرار پيدا كرده است.

آنچه مورد اتفاق همه است و ارتكاز ذهني بر آن نقطه تعلق مي‌گيرد، اين است كه آن امر و شيء و شرطي كه واجب، منوط به حصول آن باشد و بدون آن واجب محقق نمي‌شود، اسم آن را گذاشته اند مشروط، بالنسبه به آن ، يعني با حصول آن، واجب به مرتبه تنجز و تكليف مي‌رسد و هر چيزي را كه واجب در وجودش منوط به آن نيست مي‌گويند واجب مطلق، كه براي اين قضيه مثال هايی ذکر می کنند.

لذا ما مشاهده مي‌كنيم كه در اين جا در كيفيت تعريف، بين افراد اختلاف است و چه ‌بسا اشتباهات و خطاهايی در اين جا رخ داده مثلا فرض كنيد عده‌اي آمده اند و ارتباط واجب را به بلوغ و عقل و علم و قدرت ،مشروط تصور كردند، زيرا واجب از نقطه‌نظر وجود، متعلق به اين هاست و بدون اين ها آن واجب، وجوب پيدا نمي‌كند و به مرتبه تنجّز و فعليت نمي‌رسد .

بعضي‌ها آمدند به نحو ديگري بيان كردند، چون در اين جا ديدند كه با اِشكالِ اصطلاح واجب مطلق در صلاﺓ، (من باب مثال) رو به رو مي شوند كه صلاﺓ كه واجب مطلق است، وجوبش در اين جا منوط به زوال شمس است، در حالي كه در آن جا، برفرضِ تحققِ شرائط اربعه است.

پس بايد بگوئيم كه اناطة وجوبِ صلاﺓ به زوال، آن را از اشتراط خارج كرده و به واجب مطلق تبديل مي‌كند، در حالتي كه اين واجب، واجب مشروط است. يا اين كه فرض كنيد در مورد صلاﺓ بالنسبه به تحصيل طهارت، و امثال ذلك اين واجب، واجب مطلق است، ولي در تحت اين تعريف نيست چون اين تعريف فقط چهار مطلب را از واجبِ مطلق خارج كرده است: بلوغ، عقل، علم و قدرت، پس صلاﺓ با اين كه واجب مطلق است، ولي بالنسبه به طهارت واستقبال مي‌شود واجب مشروط، چون فراق صلاﺓ است، از اين چهار شرطي كه در اين جا ذكر كردند، لذا آمده اند تعبير را عوض كردند به كل مقدمه ينوط به الواجب فهو واجب بالنسبه الیه مشروط و باز در آن جا نسبت به صلاﺓ گير كردند.

آنچه نسبت به قول سوم به نظر مي‌رسد، كه مرحوم آخوند فرموده بود ند: اصلاً بطور كلي اطلاق و شرط، دو وصف اضافي هستند، ممكن است يك واجب بالنسبه به بعضي از مقدمات و شروط، واجب مشروط باشد مانند حج نسبت به استطاعت يا صلاﺓ بالنسبه به زوال و نسبت به بعضي از مقدمات ديگر، واجب مطلق باشد، مثل طهارت و استقبال و طهارتِ ثیاب و امثال ذلك، و بعد هم آمدند، مساله را حل كردند و گفتند اصلاً اين تعابير، تعابيرِشرحُ الاسمي و شرح اللفظي و تعبير، تعبير به ماهيت نيست ، ولي صحبت در اين است كه مساله يك اختلاف اساسي و جوهري دارد، مساله به اين راحتي نيست كه يكي بيايد بلوغ و عقل و اين ها را بالنسبه به واجب از شروط وجوب بداند اما فرض كنيد، اشهر حج را شرط براي واجب دانسته و بالنسبه به استطاعت شرط براي وجوب بداند، يعني اشهر حج بالنسبه به واجب، شرط براي واجب باشند و نسبت به او اطلاق داشته باشد وليكن نسبت به استطاعت واجب مشروط باشد مساله به اين نحو نيست و اشكال از جاي ديگر است .

بطور كلي اساساً آيا بحث ما يك بحث اصولي و در ظرفِ تكليف است و يا يك بحث فلسفي است، يعني ما به مكلّف به عنوان أَنّهُ فاعل نگاه مي‌كنيم و بعد اين واجب را به قياس با او مي‌سنجيم كه آيا الان واجب نسبت به اين مكلف در اين شرايط فعلي واجب مطلق است؟ يا واجب مشروط؟ ما به مكلّف به چه ديدگاهي بايد نگاه كنيم به ديدگاه أنّه فاعِل يا به ديدگاه أنَه مكلفٌ و مامورٌ، خوب قطعاً در بحث در مباحثِ اصولي ، اين عنوان و اين اتصاف در ظرف تشريع و در ظرف تكليف صورت پيدا مي‌كند نه به عنوان أنّه فاعِل يا به عنوان أنّهُ انسان يا به عنوان أنّهُ حيوان ناطق و امثال ذلك.

روي اين جهت صحبت ما در اين است كه اناطة يك واجب به يك مكلّف و ارتباط واجب با يك مكلف و اناطة او به يك امر خارج، اين اناطه در چه ظرف و در چه موقعيتي تحقق پيدا مي‌كند؟ وقتي كه هنوز طفل به مرتبه بلوغ نرسيده است، چگونه ممكن است شما واجب را بالنسبه به اين طفل مقايسه كنيد و بعد حكم كنيد كه اين طفل، چون هنوز به مرتبه بلوغ نرسيده است (مثلاً يك طفل پنج ساله) الان صلاﺓ بالنسبه به او واجب مشروط است و بايد اين طفل ده سال ديگر را هم طي كند تا اين كه به مرتبة بلوغ برسد و اين واجب مشروط، بالنسبه به اين طفل مبّدل بشود به واجب مطلق، در مورد صلاﺓ و در مورد ديگر.

صحبت ما اين است: طفلي كه هنوز در مرتبه صباوت وقبل البلوغ واقع است، اصلاً، تكليفِ شارع به او تعلق نمي‌گيرد تا اين كه شما بخواهيد آن تكليف را بالنسبه به او مطلق بدانيد يا مشروط! چگونه صلاﺓ به طفل پنج ساله و طفل رضيع، تعلق مي‌گيرد تا اين كه شما بگوئيد الان چون اين قادر بر اتيان صلاه نيست پس صلاﺓ بالنسبه به او واجب مشروط است؟ اصلاً اطلاق واجب در اين جا لغو و عبث خواهد بود، مثلاً آيا ممكن است شما ، اين درختي كه الان در مدرسه فيضيه است، بگویید که صلاﺓ نسبت به اين درخت واجب مشروط است؟ مي گوئيم چگونه واجب مشروط است در حالي كه درخت نمي‌تواند نماز بخواند؟؟ مي‌گويد نه، اين ممكن است به اعجاز يك پيغمبر و يا امام زمان عليه السلام بيايد تبديل به يك انسان شود، پس معلوم است كه وجوب صلاﺓ به اين درخت تعلق گرفته است منتهي به نحو واجب مشروط، نه واجب مطلق!

اصلاً طرح اين مساله و اتصاف اين صلاﺓ به مشروطيت، نسبت به اين موارد عبث است، شما در مورد الاغ مي‌گوئيد نماز نسبت به او واجب است، منتهي واجب مشروط؟؟ به الاغي كه به طويله بسته اند اين حرف را مي زنید؟ (مي‌دانيد كه الاغ دوجور داريم، يك الاغي كه به طويله ببندند، و ديگري الاغي كه طويله را به او ببندند، هردو الاغ هستند) حالا اين الاغي كه او را به طويله بسته اند شما به او مي‌گوئيد كه صلاﺓ نسبت به او واجب است؟ مي گويد خوب شايد فردا آمد آدم شد! اين دوتاگوشش كوچك شد مي‌شود ديگر ، البته بعيد است.

من می‌گویم خدا هيچ مخلوقي را بيشتر از الاغ خلق نكرده است، هرجا نگاه كنيد مي‌بينيد اين مخلوق از همه بيشتر است، مثل اين كه آن موقع كه خدا داشته مخلوقات را خلق مي‌كرده است، عقل كم آورده فقط به يك عدة مخصوصی اين عقل را تقسيم كرده است واِلاّ بقيه يك مقداري كم و زياد دارد ديگر، انشاءاللَه خدا هم به ما عقل بدهد و هم عقلمان را كامل كند، واقعاً خوب چيزي است، اگر عقل نباشد كه همه دنيا در عذاب است.

حالا شما تا به حال با خودتان فكر كرده ايد اين خري كه الان دارد راه مي‌رود و بارِ آجر مي‌برد صلاﺓ نسبت به اين واجب مشروط است؟ فكر كرده ايد؟ حالا فكرش را بكنيد(حالا مي گويند ببينيد اين آقا چه چيزهاي سر درس مي‌گويد) مي‌گویيم: آقا چرا واجب مشروط است؟ مي‌گويد آمد و فردا آدم شد! آمد اين تبديل به آدم شد! و وقتي تبديل به آدم شد صلاﺓ بالنسبه به او واجب مي‌شود!

اصلاً بحث صلاﺓ بالنسبه به اين مورد، بحثِ خلاف است. همين مساله نسبت به بچه‌ و طفل رضيع مي ماند، طفلِ رضيعي كه اصلاً در موقعيت تعلق تكليف نيست، با اين درختي كه توي مدرسه فيضه است چه فرقي مي‌كند؟ هيچ تفاوتي ندارند يا با اين سنگي كه در اين جاست چه فرقي مي‌كند؟ منتهي او انسان است و قابليت براي رسيدن به مرتبه تكليف را دارد اين را قبول داريم، ولی صحبت در اين است كه در شرايط تكليف، حتي يك ساعت قبل از تكليف، شارع تكليف را ازاين موجود دوپا برداشته است آيا در اين صورت كه شارع تكليف را از او برداشته و هنوز مكلف نيست، اتصافش به واجب مشروط صحيح است يا صحيح نيست؟ خوب غلط است، اين كه هنوز تكليف نشده است. شما كه مي‌گویيد، واجب بالنسبه به اين مُراهِق يا طفل رضيع يا صبي، چون هنوز به تكليف نرسيده است، مشروط است، اصلا اتصاف اين امر به وجوب در اين جا عقلاً و شرعاً قبيح است، صلاة بالنسبه به اين موارد حكمش چیست؟ هيچي، اصلاً حكم ندارد، نه اين كه واجب است به وجوب مشروط، اصلاً حكم ندارد روزه بالنسبه به طفل پنج ساله چیست؟ هيچي، حكم ندارد، خمس بالنسبه به طفل چرا، خمس مساله‌اش فرق مي‌كند، آن به نفس‌المال تعلق مي‌گيرد نه به تكليف، لذا ولیّ او بايد بپردازد، اگر نپرداخته بر ذمّه او باقي مي‌ماند، حج بالنسبه به طفل پنج ساله چيست؟ اصلا، حكم ندارد نه اين كه واجب مشروط است، براي طفل پنج ساله، قلم تكليف برداشته شده است، آن مساله خمس و زكات و تاوان أرش و اين مسائل اين ها به طفل برنمي‌گردد به مال برمي‌گردد و به مال تعلق مي‌گيرد خمس نه به عنوان آن حكم تكليفيه‌اي كه به آن طفل برمي‌گردد لذا اصلاً او نبايد بدهد بايد ولیّ او برود اگر اين مال دارد، خمسش را بدهد زكاتش را بدهد، يا فرض كنيد اگر يك صدمه ای وارد کرد تاوانش را بپردازد آن ها اصلاً به او تعلق نمي‌گيرد چون گناه ندارد.

پس بنابراين بطور كلي اين كه فقها (هم مرحوم آخوند و هم غيرآخوند) آمدند در مساله واجبِ مشروط، واجب را در ظرف غيرتكليف، به عنوان واجبِ مشروط، تصور كردند، همگي در اين قضيه اشتباه كرده اند، اصلا اين قضيه غلط است، حكمِ واجب، به واجب مشروط و مطلق در كجا آورده مي‌شود در آنجائي كه اين فرد قابليت براي تكليف را پيدا كرده باشد، استعداد و تهیّأ براي تكليف را پيدا كند آن موقع واجب ها را نسبت به او بايد بسنجيم نسبت به بعضي مي شود واجب مطلق و نسبت به بعضي مي‌شود واجب مشروط درظرف تكليف .

مساله دومي كه ذكر کرده اند، گفته اند مساله، مساله عقل است در ظرف عقل، اين واجب بالنسبه به عقل، آن هم واجب مشروط است، چون از شرايط اتيان مكلف به مي باشد.

البته همه اين ها برمي‌گردد به قدرت، به غير از آن جنبة بلوغ، بقيه يعني عقل و علم و قدرت همگي ريشه‌اش از نظر ماهوي به همان قدرت برمي‌گردد، چون در ظرف جنون، مكلف اقتدارِ بر فعل ندارد، معنا ندارد، لذا در آنجا هم آن واجب را بالنسبه به عقل، واجب مشروط قرار داده اند وگفته اند که اگر مكلّف عاقل بود در آنجا صلاﺓ براي او واجب است، پس وجوب صلاه بالنسبه به عقل، وجوبِ مشروط مي‌شود ،گرچه بالنسبه به عاقل، اين وجوبش، وجوب مطلق است. همين طور راجع به علم هم اين گونه است و ما وارد اين بحث نمي‌ شويم و نيازي به آن نداريم تا وقتمان را در این مسائل تلف كنيم، يك مطلب كلي مي‌گوئيم و رد مي‌شويم و به مطلب بعدي مي‌پردازيم.

و آن مطلب، بحث قدرت است كه در آن، استطاعت را هم از مصاديق قدرت شمرده اند و وجوب حج را بالنسبه به استطاعت وجوب مشروط قرار داده اند،

در بحث قدرت گفته اند كه واجب در ظرف تكليف نسبت به قدرت، واجب مشروط است زيرا قدرت، از مقدمات وجوديه اين تكليف است و بدون قدرت بر اتيان، مكلف عاجز است پس، واجب بالنسبه او مي‌شود واجب مشروط، در اين جا قضيه مانند قضيهِ بلوغ، مساله باز فرق دارد ما نسبت به قدرت، دو ديدگاه داريم، ديدگاه اول قدرت به عنوان اقتدار و تهیّأ و استعداد فاعل براي اتيان فعل كه در اين ديدگاه قدرت به عنوان يك واقعيت خارجي فلسفي مورد توجه قرار مي‌گيرد نه يك مقدمه شرعي در ظرف تكليف، در اين قدرت فرض كنيد مثل قدرت داشتن بر انجام اين تكليف، كه اين به دو امر قوام دارد، قوام اول به وجود عِللِ مُعِدّه و علل فاعليِ براي حصول اين فعل است، قوام دوم به رفع موانع از حصول فعل است كه با اين دو ركن، آن علت تامه كه محصول اين دو قائمه و محصول اين دو ركن است به مرتبه تَنجُّز و فعليت و تماميت مي‌رسد و حاصل مي شود.

نسبت به اين مساله اصلاً بحث واجب مطرح نيست به جهت اين كه يك بحث فلسفي است، خوب معلوم است براي اتيانِ هر واجبي، فاعل بايد از نقطه نظر شرايط حصول و شرايط اتيان به مرتبه تنجز و فعليت برسد. حالا صحبت كردن در واجب، بالنسبه به اموري كه در اختيار نيستند، اين واجب، واجب مشروط است، بالنسبه به يك مساله اي كه اصلا در توان و اختيار مكلف نيست در آنجا اصلا صحبت واجب نيست، واجب اصلا در آنجا تشريع نمي‌شود كه ما بخواهيم نسبت به او صحبت كنيم كه آيا واجب بالنسبه به او مشروط است يا بالنسبه به او مطلق است؟ اين مثل آن بلوغ و اين ها مي‌ماند كه اصلا در ظرف غير بلوغ که ظرفِ صباوت باشد، تكليف در آنجا معنا ندارد، مثلاً فرض كنيد قدرت بر طَيَران، قدرت بر طيران خوب معلوم است فاعل نسبت به اين مساله عاجز است حال اگر بگوئيم مكلف قدرت دارد، اين وجوب حج بالنسبه به طيران انسان به مكه، مي‌شود وجوب مشروط، مگر ما كبوتر هستيم كه بال بزنيم و به مكه پروازكنيم؟ يا فرض كنيد انسان در كره ماه باشد و آدم را با اين سفينه ها و موشك‌ها ببرند در كره ماه وبعد هم خودشان برگردند، ، حالا در يك همچين وضعيتي اصلا معنا دارد كه شارع حج را براي انسان واجب كند به وجوبِ مشروط؟ كه اگر قدرت پيدا كردي بر حج، اين وجوبش مي‌شود وجوب مشروط ، اصلا در اين جا حكمي نسبت به قدرت كه عبارت است از امر غيراختياري تعلق نمي‌گيرد (البته اگر حالت انتظار و تهيأ براي آن شخص نباشد) و بداند هرگز نمي آيند او را به زمين باز گردانند و ديگر ارتباطش بطور كلي از كرﺓ الارض قطع ‌شود تا آخر عمر، آيا در چنين وضعيتي مي‌توانيم بگوئيم حج نسبت به اين واجب مشروط است؟ اصلا ديگر معنا ندارد حج را كجا مي‌خواهد بيايد انجام بدهد؟ موقعيت اين شخص درچنين وضعي مثل موقعيّت يك بچه شيرخواره است نسبت به صلاﺓ، يك بچه شيرخواره، مي‌تواند نماز بخواند؟ نه، می توانید شما بگوييد نماز بر بچه رضيع واجب مشروط است؟ مشروط به قدرت است؟ اين اصلاً قادر عقلي نيست بر اتيان به صلاﺓ، نه اين كه به قدرت عرفي، انتظار اين را داشته باشد در ظرف غيرتكليف، در ظرف غيربلوغ چطور ما گفتيم اصلا در آنجا تكليف معنا ندارد، نه شما مي‌توانيد اسمش را واجب بگذاريد نه مستحب و نه مكروه ،بله، استحبابي را كه دارد، مربوط به تكليف نيست، مربوط به يك حكم ديگري است علي حده، كه خدا آورده، بحث ما در ظرف غير تکلیف، بحث الزام است، يعني شما در آنجا واجب را مورد بحث قرار داده ايد نه حج را، يك وقتي حج را بالنسبه به رضيع انجام مي‌دهد، بله مستحب است و حج رضيع خيلي هم موكَّد است، ولي شما در مورد واجب و الزام بحث مي‌كنيد، حكم الزامي براي طفل رضيع چه معنائي دارد كه شارع بيايد وضع بكند كه مطلق است يا مشروط؟ اين كه اصلا نمي‌تواند دهنش را باز كند حالا بيايد نماز بخواند؟ حالا شما بيائيد بگويد نه، شارع براي اين حكم وضع كرده همين كه الان شيرخوردن را بلد نيست و فقط به پشت خوابيده، شارع براي او صلاﺓ را وضع كرده منتهی منوط كرده به پانزده سال ديگر! خب اين شارع مثل اين كه خيلي بيكار بوده خيلي وقت زيادي داشته و مثل اين كه خيلي سرحال بوده و سرحال آمده كه براي يك بچه كه حتي عُرضه گريه كردن و اين كه بگويد من گرسنه ام را ندارد، بيايد صلاه و حج و خمس وزكات و امر به معروف و برويم بالاتر مقامات بالا را همه را در جعل كند، منتهي بگويد، حالا صبر كن راجع به این پانزده سال ديگر، راجع به دفن اموات بيست سال ديگر صبر كن وقتي كه فلان شدي! اين چه معنائي دارد؟! حالا چه معنائي دارد كه شارع بيايد احكام را براي يك فردي كه اصلاً تهیّأ و قابليت در او منتفي است، شخصي كه به بلوغ مي‌رسد قابليت دارد منتهي ظرفِ براي وجوب ممكن است هنوز براي او مهيا نشده باشد، ولي در يك ظرفيتي كه اصلا قابليت منتفي است، جعل حكم و جعل احكام و تكليف در آنجا چه معنائي دارد؟ اصلا عبث است. همين طور نسبت به فردي كه به مرتبه قدرت رسيده است فرض كنيد فردي كه هر دو تا چشمش را از دست داده است، الان اين شخص اعمی شده است بالكلّيّه، هردو تا چشم ، اصلاً از حدقه درآمده است خيلي خوب، حالا وجوب غمض بصر آيا براي اين وضع مي‌شود؟ اين كه چشم ندارد مي‌خواهد چكار كند، حالا بله، حرمت لمس برايش مي‌آيد حالا كه چشم نداري، لمس كه مي‌تواني بكني، نبايد بكني، نامحرم را نبايد لمس كني آن كلام حضرت زهرا سلام‌اللَه عليها كه وقتي آن اعمی كه اسمش ابن مكتوم بود آمد منزل حضرت زهرا سلام‌اللَه عليها، و حضرت كناره گرفتند از او، بعد حضرت پيغمبر صلي اللَه عليه وآله فرمودند: او كه تو را نمي‌ديد چرا كناره گرفتيد؟ حضرت فرمودند: مرا نمي‌ديد ولي مرا هم احساس نمي‌كرد؟ وجود مرا هم احساس نمي‌كرد؟ من كناره گيري كردم تا اين كه حتي وجود مرا هم احساس نكند، اين روايات را زنهاي مسلمان امروز بايد بيايند بخوانند و ديگران، براي اين ها بگويند تا اين كه تفاوت را ببينيم كه از كجا به كجا رفتيم، حالا ببينيد ما به كجا رفته ايم، من يك عكس ديدم، يك خانمي داشت يك جا صحبت مي‌كرد وآقايان من جمله معمّمين همين طور داشتند صاف صاف به او نگاه مي‌كردند گفتم ،خوب، یا لیتنی کُنتُ معکم فأفوز، اتفاقاً جای فوز هم بوده فافوز فوزاً خیلی عظیما کبیرا طویلا بله، همين طوري داشتند به او نگاه مي‌كردند، آنوقت شما اين ها را برداريد بگذاريد كنار، مي‌گويند: اي آقا، اين روايت‌‌ها اصلاً معلوم نيست سند دارد يا نه، مي گوئيم سندش درست است مي‌گويند: اين كه مربوط به هزار و چهارصد سال پيش است، زمانه عوض شده است، الان ديگر جاي اين حرفها نيست، الان به ما مي‌خندند، الان ديگر بر ما مي‌گريند، خلاصه، دستورات ما اين است هر کسی خودش می داند، كسي كه چشم ندارد آيا معقول است كه شارع به او وجوبِ قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصٰارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ... ﴿النور، 30﴾ را امر كند؟ آيا اين حكم شامل او مي‌شود يا نه؟ شامل نمي‌شود، خوب چشم ندارد مسلمان است نماز را بايد بخواند نماز به چشم ربطي ندارد، روزه به چشم مربوط نيست، ولي غَضِّ بصر، اين اصلاً بصر از بيخ ندارد، خوب است، اين از بيخ اصلا چشم ندارد اين آيه قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصٰارِهِمْ شامل او مي‌شود يا نه؟ حكم وجوب بصر بالنسبه به اين مطلق است يا مشروط؟ هيچ كدام، اصلا واجب نيست كه حالا بگوئيم واجب مشروط است، واجب مشروط در كجا مي‌آيد؟ در جايی كه من چشم دارم منتهي الان من توي فيضيه نشسته ام، الان كه توي فيضيه نشسته ام و زني وجود ندارد قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصٰارِهِمْ بالنسبه الینا مي‌شود واجب مشروط چرا؟ وقتي از فيضيه رفتم بيرون زنها بیرون فیضیه هستند آنجا مي‌شود واجب مطلق، در فيضيه واجب مشروط است چون زن نيست ولي قابليت براي ابصار، اين قابليت وجود دارد، ما چشم داريم و داريم مي‌بينيم قابليت هست، ولي كسي كه قابليت در او ريشه‌كن مي‌شود و ديگر آ ن قابليت در او معنا ندارد اصلا بطوركلي حكم به وجوب في حد نفسه اصلاً ما كاري به اطلاق و اشتراكش نداريم، حكم به وجوب ِغض بصر براي فرد اعمی براي اين معقول است شارع جعل كند يا نه؟ هر كس بگويد اين جعل معقول است، خيلي خُل است!! آن وقت مي‌گوئيم شارع خيلي بيكار بوده هم بيكار بوده و هم سرحال، سرحال بودنش خيلي مهم است.

ديگر معنا ندارد شارع در آنجا حكم به وجوب غض بياورد، حالا اين مطلب را شما در نظر بگيريد، يك قضيه اتفاقا يادم افتاد گرچه از نقطه نظر اصل مساله اين طور نيست ولي كيفيت استدلالش بد نيست، مي‌گويند: آن زمان كه خواجه رفته بود در حلّه به ديدن محقق حلي (مرحوم محقق، صاحب شرايع) در آنجا علامه( علامه حلّي: حسن بن يوسف مطهر حلّي) كوچك وكم سن سال بود، و داشت پيش محقق، شرايع مي‌خواند همين شرايع را علامه داشت پيش محقق كه دايي‌اش بود مي‌خواند، اين نشست و در آنجا بحث در قبله بود، محقق مي‌گفت، كه حكم اولي نسبت به وجوبِ استقبال به نفس كعبه است، يعني خود كعبه، منتهي نسبت به اماكن بعيده وقتي كه انسان قادر بر استقبال به نفس كعبه نيست متبدل مي‌شود به جهت، علامه اشكال مي‌كرد با همان كوچكيش مي‌گفت نه از آنجائي كه در بلاد بعیده مكلّف اصلاً قادر بر استقبال به كعبه نيست در آنجا اصلا استقبال به كعبه تشريع نمي‌شود، فقط اولاً بلا اول، حکم اولی همان استقبال به جهت است، ببينيد چقدر قشنگ صحبت مي‌كرد گرچه اين غلط است ولي استدلالش استدلال قشنگي است كه نه، در بلاد بعيده هم همان كعبه است، لذا اگر كسي بتواند با اَجهِزه و آلات دقيقه از همين ايران (ممكن است درست كنند، هيچ اشكالي هم ندارد) كه يك وسيله و يك چيزي را درست بكنند جهازي را را كه دقيقاً يك خط مستقيم تا نفس كعبه براي انسان ترسيم كند، به وسيله همين ماهواره‌ها، خوب دقيق عكسبرداري مي‌كنند ولو آن طرف كره زمين به عنوان يك موئي، انسان نمي‌تواند بگويد حالا كه اين هست من بروم به جهت پنجاه درجه اين طرف و سي درجه آن طرف نه، به همان خط واجب است كه نماز بخواند به این قضیه كار نداريم، استدلال، استدلال قشنگي است ،مي‌گويد، در جائي كه مكلّف عقلاً قادر بر اتيان به تكليف نيست، چطور شارع ممكن است در آنجا حكم كند؟ حكم اولي و ثانوي در آنجا وضع كند؟ اصلاً قادر نيست، ديگر حكم اولي و ثانوي در آنجا معنا ندارد. وقتي بيرون آمد از خواجه پرسيدند چطور بودند گفت رايت شيخا كبيرا نسبت به محقق قد ابقر علماً بَقراً و طفلاً صغیرا ان ابقاه اللَه صار علامه دهرا اين اسم علامه از آنجا آمد براي علامه از آنجا ديگر به او، لقب علامه دادند، واقعاً هم علامه بود واقعاً علامه مرد بزرگي بود و عِرقِ ديني داشت علامه حلّي عِرقِ ديني داشت كه در خيلي‌ها نيست، عِرق داشت، دلش براي دين مي‌سوخت و احساس مسئوليت مي‌كرد و ملا هم بود هر دو جهت در او بود يكي اينكه عِرقِ ديني داشت و دوم اين كه آدم ملائي بود خدا رحمتش كند.

پس بنابراين اين مساله مهمي است كه ما بايد درنظر بگيريم در جائي كه قابليت براي تعلق تكليف ذاتاً منتفي است آيا باز هم تكليف در آنجا هست يا نه؟ لذا نسبت به آن مواردي كه ما مي‌بينيم مثلا فرض کنید كه قابليت براي زناي خارجي در يك شخص منتفي است ديگر حكم حرمت زنا در آنجا نيست، قابليت براي نظر به نامحرم در آنجا منتفي است فرض كنيد اصلا شخص اعمی است، خوب در آنجا وجوب غض بصر نيست، نه مطلقش هست نه مشروطش، نه معلقش هست نه منجّز، هيچ كدام، اصلاً هيچي ندارد، چطور فرض كنيد براي طفل دوساله اين حرمت غض بصر هست قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصٰارِهِمْ شامل بچه سه ساله مي‌شود؟ شامل بچه پسر سه ساله مي‌شود؟ شامل دوساله مي‌شود؟ نه، قابليت نيست، اصلا در آنجا معنا ندارد نه مشروطي است و نه معلقش.

حالا اين قدرتي را كه فقها و اصوليين به عنوان شرط براي وجوب ذكر كردند اين قدرت چه قدرتي است، از اين جا استفاده مي‌شود قدرتي است كه آن قدرت در ظرف تكليف مورد توجه قرار بگيرد، ما بايد در باره آن بحث كنيم، نه آن قدرتي كه اصلاً بطور كلي زمينه‌اي براي تكليف در آن ظرف منتفي است آن قدرت، بحث ما در مساله اصولي كه در زمينه تكليف و تشريع است اصلا آن قدرت نمي‌آيد مثل قدرت طيران الي السماء نمي‌آيد قدرت صلاﺓ نسبت به رضيع نمي‌آيد قدرت غض بصر، نسبت به اعمی نمي‌آيد قدرت حرمت زنا نسبت به كسي كه اصلاً بطور كلي استعداد براي اين مساله را ندارد اصلا نمي‌آيد و ... همين طور به اصطلاح افرادي كه اين ها به توسط مختلف بطور كلي آن قابليت تعلق خطاب را اصلا ندارند كه اين خطاب به آنها تعلق بگيرد.

پس بنابراين ما در آن زمينه ديگر نمي‌توانيم بحث كنيم بحث اصولي در واجب مطلق و مشروط ما منوط مي‌شود به آن قدرتي كه آن قدرت با توجه به تعلق وجوب مورد لحاظ قرار مي‌گيرد كه در ظرف وجوب حالا كه وجوب بر اين مكلف تعلق گرفته است حالا مي‌تواند انجام بدهد يا نه حالا قادر است انجام بدهد يا نه؟ وجوب تعلق گرفته، تهیّأ براي انجام وجوب را دارد، منتهي موانعي در اين جا در پيش است ،‌نمي‌تواند آن را انجام بدهد واجب بالنسبه به اين نحوه از موانع مي‌شود واجب مشروط، فرض كنيد نسبت به طهارت خوب صلاه بالنسبه به طهارت چیست ؟ مطلق است چون در اقتدار انسان است با خاك يا هرچيز ديگر تيمم كند، ، اما نسبت به فرض كنيد مائيه يا ترابيه نسبت به خود نفس طهارت مائيه صلاه مي‌شود چي؟ مي‌شود مشروط، منوط به اين كه آيا مكلف قادر بر تحصيل طهارت مائيه هست يا نه؟ اگر قادر باشد مي‌شود مطلق، اگر قادر نباشد مي‌شود مشروط، نسبت به طهارت ترابيه، كه بعد از طهارت مائيه است آن نسبت مي‌شود مشروط. فرض كنيد نسبت به استقبال، نسبت به اصل استقبال مي‌شود مطلق اما فرض كنيد كه مكلف چون در تحت شرايط عادي است اما اگر فرض كنيد مكلف در يك شرايطي است كه نمي‌تواند مستقبِل باشد فرض كنيد مريض است توي بيمارستان است نمي‌تواند برگردد به سمت قبله اين همان طور بايد نماز بخواند اين مي‌شود واجب، واجب مشروط در اين خصوص اگر اين قدرت بر استقبال پيدا كرد بايد مستقبِل بشود ولي اگر قدرت پيدا نكرد همين ديگر الان قيد وجوب به اين كيفيت برداشته مي‌شود و همين طور نسبت به ساير مسائل روي اين مساله رفقا خوب تأمل بكنند تا اين كه فردا ببينيم كه آن قدرتي كه مي‌تواند شرط براي واجب مشروط قرار بگيرد يا قدرتي كه نه، آن قدرت شرط واجب مشروط نيست بلكه واجب بالنسبه و مطلق است چه نوع قدرتي است؟

اللَهم صلی علی محمد و آل محمد